

فلسفه

قانون‌گریزی و امکان‌روانشناسی علمی

محمد خاتمی

(گروه فلسفه دانشگاه تهران)

چکیده:

این مقاله به تقریر و شرح و ارزیابی استدلال دانلد دیویدسن بر ضد امکان‌روانشناسی علمی اختصاص دارد. دیویدسن بنابه اصلی که آن را «قانون‌گریزی امور ذهنی» نامیده روان‌شناسی علمی را قانون‌گریز و لذا غیرممکن می‌داند. در توضیح مقدمات استدلال برخی از نظریات خاص دیویدسن، همچون نظریه او در باب نحوه ارتباط امور ذهنی با امور فیزیکی، نظریه تفسیر رادیکال و... که در استدلال او نقش اساسی دارند، توضیح داده شده است.

(همچنین این برداشت از روانشناسی رفتارگرایانه است).

ب- منظور از قانون دقیق، قانونی است که واجد خصوصیات زیر است:

ب- ۱- کلیت^(۴) داشته باشد (لذا تعابیری نظیر نوعاً و غالباً در آن به کار نرفته باشد)

ب- ۲- ناظر به یک نظریه بسته^(۵) باشد؛ یعنی همه رخدادها و علل آنها در یک حوزه باشند. (به نظر دیویدسن، قوانین دقیق فقط

در علوم ریاضی و نیز یکی موجودند)

ج- منظور از علم هم آنچه‌یز است که (براساس قوانین دقیق) قادر به دو کار زیر باشد:

ج- ۱- پدیده‌ها را تبیین^(۶) کند.

ج- ۲- قادر به پیش‌بینی^(۷) باشد.

(سایر ویژگی‌های علم در اینجا مفروض است).

I. اصل قانون‌گریزی

چنانکه ملاحظه می‌شود صفرای استدلال مذکور بیان می‌کند که «روانشناسی فاقد قوانین دقیق است». این بیان متکی است به اصلی که به قانون‌گریزی امور ذهنی موسوم شده است. بنا به این اصل:

«قوانین تعینی (علی) دقیق وجود ندارد تا

دانلد دیویدسن^(۱)، فیلسوف تحلیلی معاصر، بنا به اصلی که آن را قانون‌گریزی امور ذهنی نامیده^(۲)، روانشناسی را نیز قانون‌گریز می‌داند و لذا امکان روانشناسی علمی را را منتفی دانسته است. در حالت کلی می‌توان استدلال او را به صورت زیر خلاصه کرد:

صغری: روانشناسی فاقد قوانین دقیق^(۳) است.

کبری: هرآنچه قوانین دقیق ندارد علم نیست.

— روانشناسی یک علم نیست.

برای فهم این استدلال باید پاره‌ای توضیحات را افزود:

الف- منظور از روانشناسی در اینجا همان چیز است که اصطلاحاً علمی-تجربی خوانده شده است. دیویدسن این روانشناسی علمی را واجد سه جزء زیر می‌داند:

الف- ۱- بیانگر که همان افعال خاص‌اند و تحت قوانین علی در می‌آیند؛

الف- ۲- شواهد تجربی و محیطی و نیز حرکات قابل مشاهده تجربی بدن.

الف- ۳- تبیین که عبارتست از اندراج تحت قوانین علی دقیق.

براساس آن بتوان رخدادهای ذهنی را پیش‌بینی و تبیین کرد».^(۸)

از نظر دیویدسن، رخداد ذهنی توصیف دیگری از رخداد واحدی است که می‌توان آن را به شکل فیزیکی هم توصیف کرد. بنابراین نوعی وحدت - که گاه از آن به فیزیکیالیسم نمونه‌ای^(۹) تعبیر شده - که در اینجا وجود دارد: اگر میان یک امر ذهنی m و یک امر فیزیکی p رابطه علی وجود داشته باشد، لازم می‌آید که بنا به امر سنخیت علت و معلول میان m و p هم سنخیت حاکم باشد و لذا m نیز مناسخ p است. با این همه، هرچند این سنخیت شرایط لازم برای تعیین و پیش‌بینی - و لذا علمی سخن گفتن - است، اما شرط کافی برای تبیین و پیش‌بینی امور ذهنی حاصل نیست؛ زیرا قوانین ناظر به امور ذهنی فاقد خصوصیات قانون دقیق‌اند یعنی نه کلیت دارند و نه بسته‌اند. بنابراین، اصل قانون‌گریزی امور ذهنی، به وجه عام، سنخیت m و p ، و لذا نظریه فیزیکیالیسم نمونه‌ای دیویدسن، را متصف به وصف قاعده‌گریزی می‌کند. (از این رو، نظر دیویدسن عموماً تحت عنوان «وحدت‌انگاری قانون‌گریزی»^(۱۰) بحث می‌شود).

II. قانون‌گریزی و روانشناسی

اصل قانون‌گریزی روانشناسی را نیز قانون‌گریزی می‌کند و لذا امکان علمی بودن آن را منتفی می‌کند. استدلال دیویدسن را می‌توان در دو مرحله دسته‌بندی کرد:

الف - نفی قوانین دقیق روانشناسی^(۱۱)

ب - نفی قوانین دقیق رواندنی^(۱۲) که به قوانین پُل^(۱۳) معروفند.

در وهله اول، دیویدسن به نفی قوانین دقیق روانشناسانه می‌پردازد و بدین منظور با مقایسه روانشناسی با ریاضیات نتیجه می‌گیرد که هرچند در هر دو حوزه اصول خاصی حاکم بر تفسیر امورند ولی این اصول هرگز نه خود مشابهند و نه به نحو مشابه به تفسیر امور می‌پردازند یعنی هم در روش و هم در نتیجه‌گیری با هم متفاوتند.^(۱۴) در حوزه ریاضیات، این اصول - که خود پیشین‌اند - با امور پیشینی هم سروکار دارند؛ هم اصول و هم امور به حوزه واحدی (که پیشینی است) تعلق دارند و «ما به نحو پیشینی می‌دانیم که برای یکدیگر ساخته شده‌اند».^(۱۵) از اینرو یک نظام بسته است و واجد شرایط کلیت و صدق است و لذا هم قادر به تبیین امور است و هم قادر به پیش‌بینی. در حالیکه در حوزه روانشناسی هیچ یک از این موارد که ذکر شد موجود

نیست. یعنی شرایط لازم و کافی برای آنکه قوانین روانشناسی قوانین دقیق باشند محقق نیست.

در وهله دوم، دیویدسن به دفع دخل این شبهه می پردازد که: گیریم قوانین دقیق روانشناسی نداشته باشیم ولی می توانیم از قوانین روانبدنی موسوم به قوانین پُل استفاده کنیم. دیویدسن بر آنست که امکان استفاده از چنین قوانینی نیز منتفی است و لذا روانشناسی همچنان ناممکن است. (۱۶) و جایگزینی قوانین روانبدنی بجای قوانین روانشناسانه صرفاً یک «تغییر موضوع» است. (۱۷)

قوانین روانبدنی مبتنی است بر تعمیم‌های عِلّی روانبدنی؛ بدین معنی که به نحو استقرایی مواردی جزئی از رابطه عِلّی امور بدنی و امور مرتبط ذهن آنها مورد مطالعه دقیق قرار می گیرد و تبیین‌هایی از آنها ارائه می شود و سپس بر اساس قیاس تمثیل این نتیجه گیری به سایر موارد نیز تعمیم داده می شود و از این طریق به قوانین روانبدنی دست می یابیم. دیویدسن تعمیم‌های عِلّی روانبدنی را منکر نیست و نفس این تعمیم‌ها را نیز ناموجه نمی داند (۱۸) ولی بر آنست که این گونه تعمیم‌ها در «موارد فردی و تبیین‌های مربوط به رخداد‌های جزئی» اعتبار دارند (۱۹) زیرا تنها

موجه این باورند که این موارد و رخدادها از قانون عِلّی تبعیت می کنند؛ یعنی از «یک قاعده مندی که می توان آن را به دقت صورتبندی کرد». (۲۰) تعمیم‌های روانبدنی، اما، هترو نومند یعنی به «شکلی از واقعیت یک قانون تمام» (۲۱) باز می گردند. تعمیم‌های روانبدنی عِلّی اند ولی این بدان معنی نیست که قوانین دقیق اند. تعمیم‌های روانبدنی نمی توانند میان سطوح روانی و بدنی (فیزیکی) پُل بزنند بلکه تنها آماره و شاهدند بر اینکه رخدادهایی که در بردارند از یک قانون دقیق در سطح فیزیک تبعیت می کنند. قانون روانبدنی دقیق وجود ندارد زیرا نظام روانی بسته نیست. یعنی رخدادها و علل آنها هر دو در یک حوزه و ساحت نیستند. «امور ذهنی... نظام بسته نمی سازند» (۲۲) و «حوادث و حالات روانشناسی عللی دارند که هیچ توصیف روانشناسانه طبیعی ندارند» (۲۳). برخلاف، مثلاً نظریه فیزیکی «یک نظام بسته جامع و مانع مزاحم می آورد که توصیف... هر حادثه فیزیکی را در بردارد». (۲۴)

رای دیویدسن این است که دلایل (۲۵) و افعال (۲۶) التفاقی هر دو در ساحت ذهنتند و لذا قوانین پیوندهنده آندو نیز باید صرفاً روانشناسانه باشند؛ (۲۷) اما «هیچ قانونی

جدی از این نوع موجود نیست» (۲۸). «تعمیم‌های پیونددهنده دلایل و افعال [نیز آن نوع قانونی نیست که براساس آن بتوان پیش‌بینی‌های دقیقی نمود که بر آنها بتوان تکیه کرد» (۲۹) قانون سقوط اجسام یک قانون دقیق است؛ (۳۰) و با عبارت زیر یک قانون دقیق نیست: «اگر کسی بخواهد املت بخورد، آنگاه عموماً خواهد خورد هرگاه موقعیت اقتضا کند و میل دیگری بر او غلبه نکند»؛ زیرا این عبارت نمی‌تواند پیش‌بینی کند که مثلاً «میل دیگری» بر او غلبه خواهد کرد. (۳۱)

تنها وقتی که او املت می‌خورد می‌توان بی‌برد که «میل دیگری» بر او غلبه نکرده و نیت او هم همان چیزی بوده که رخ داده است. اما حتی در این حالت نیز ما نمی‌توانیم به طور متعین بگوییم که آن میل او که منجر به خوردن املت شده چگونه به عمل منجر شده است: «علم به نیتی که شخص بنابه آن عمل کرده ما را مجاز نمی‌دارد تا دلیل واقعی او را بازسازی کنیم» (۳۲) زیرا نمی‌توانیم بطور متعین بگوییم که یک باور یا نیت تحت چه شرایطی ظهور می‌کند و یا به عمل منجر می‌شود. (۳۳) به نظر دیویدسن، هرگاه ما برای احصاء این شرایط به قوانین، به اصطلاح، روانشناسانه متمسک شویم، بجای «قانون

تجربی» ناظر به رفتار به قوانین «تحلیلی» دست می‌یابیم: توصیف‌های روانشناسانه «رفتار را بدون آنکه چندان درباره چگونگی ایجاد آن بدانیم» توضیح می‌دهد و «ما نمی‌توانیم این‌گونه توضیحات را به چیزی همچون علم تبدیل کنیم» (۳۴)

تردید نیست که روانشناسی نظیر علوم فیزیکی از عناصر قوام بخش قوی بهره‌مند است، اما نمی‌تواند قوانین دقیق و پیش‌بینی‌کننده تولید نماید، زیرا رخدادهای ذهنی - که ظاهراً روانشناسی مدعی تبیین و پیش‌بینی آنها است کیفی‌اند و هرچند این رخدادها در ظاهر در معرض تأثیر و تأثر علی‌اند ولی نمی‌توان آنها را پیش‌بینی کرد و مشخصات آنها را از قبل معلوم نمود. از این رو تعمیم‌های روانشناسانه را «نمی‌توان به قوانین دقیق یک علم که در محدوده تبیین خود «بسته» است، تبدیل نمود» (۳۵) و به همین جهت توصیف‌های روانشناسانه رخدادهای ذهنی «چیزی همچون علم» نمی‌سازد. (۳۶)

از نظر دیویدسن، علم دقیق روانشناسی باید علمی باشد که قادر به پیش‌بینی و تبیین افعال التفاتی باشد و آن افعال را تحت قوانین دقیق و استثناپذیر درآورد. در این‌گونه قوانین هته عوامل علی لحاظ می‌شوند. اگر قوانین اصیلی درخصوص دلیل - فعل

می‌داشتیم، آنگاه «به آسانی می‌توانیم گفت که، بفرض وجود شرایط (لازم و کافی)، هواره فعل التفاتی از نوع مشخص موجود است. [آنگاه] این را باید همچون یک قانون علی فهمید»^(۳۷) اما بحث دیویدسن در این نکته خلاصه می‌شود که در روانشناسی رخدادهای ذهنی این‌گونه تبیین نمی‌شوند زیرا امکان چنین قوانین دقیق وجود ندارد و از سوی دیگر امکان تحویل آن هم به سطوح و قوانین دقیق فیزیکی - از طریق قوانین پل - وجود ندارد.

از سوی دیگر، دیویدسن، بنا به رأی ویژه‌اش در باب تفسیر^(۳۸) بر آنست که اذهان از طریق تفسیر به ما داده می‌شوند. لذا هر علم الاذهانی ملازم محدودیت‌های شناختی مفسر رادیکال است. اگر ما قوانین پل می‌داشتیم که فرضاً، رخدادهای نرو فیزیولوژیکی را با رخدادهای روانی پیوند زند، می‌توانستیم از نرو فیزیولوژی استفاده کنیم تا دلایل را بشناسیم. اما با فقدان چنین قوانینی ما دلایل را تنها با رفتار و تفسیر آن خواهیم شناخت و این بدان معناست که معیارهای عقلانیت در اینجا حاکم خواهد بود و در نتیجه عنصر هسجارین (نورماتیو) اجتناب‌ناپذیر می‌شود»^(۳۹) و از اینرو امکان دست‌یابی به

نظریه علمی محض را منتفی می‌کند. روانشناسی محدوده نامشخصی دارد و معیارهای عقلانیت - یعنی تفسیر به معنی دیویدسنی کلمه - بر آن حاکم‌اند و روانشناس، ضمن موضوعاتی که در حوزه روانشناسی مطالعه می‌کند به بازیافت این معیارها و کشف آنها می‌پردازد و این کشف از مقوله تفسیر است و نه یک یافت تجربی (علمی).^(۴۰)

علم همچنین به شواهد تجربی^(۴۱) محتاج و پای‌بند آنهاست؛ اما در روانشناسی از طریق تفسیر رادیکال، بر اساس حرکات‌های بدن سوژه و مشاهدات عالم خارج از سوژه - که باید تفسیر شوند - تنها شاهد تجربی حاصل می‌آید. در این حال، مفسر باورها، امیال و تلقی‌های گزاره‌ای را به سوژه نسبت می‌دهد تا حرکات او را تبیین کند. وقتی حالات ذهنی را به یک فاعل نسبت می‌دهیم در واقع یک نظریه روانشناسانه در مورد آن فاعل عرضه کرده‌ایم. شکاف میان شواهد تجربی - که با تعابیر فیزیکی توصیف می‌شوند - و نظریه که با تعابیر ذهنی بیان می‌کردند، با این فرض ترمیم گردیده که سوژه در شکل بخشیدن و عمل کردن به باورها و امیال خود عاقلانه رفتار می‌کند. فرض عقلانیت همانچیز است که به مفسر رادیکال امکان

می‌دهد تا باورها و امیال - دلایل - را از حرکاتی که معلول آن دلایلند استنتاج کنیم و لذا تبیین‌های علی منحصربفرد از افعال جزئی ارائه دهیم. به نظر دیویدسن، روانشناس، همچون یک مفسرِ رادیکال عمل می‌کند و شواهد تجربی خود را هم همانگونه فراهم می‌آورد که یک مفسرِ رادیکال - و از اینرو معیارهای هنجارین در شکل‌دهی به آن شواهد مؤثرند. از اینرو شواهدی که در این مقام فراهم می‌آیند، در کنار نظریه‌ای که با تعابیر ذهنی بیان می‌شوند، هرگز نمی‌توانند فرآیندها و رخدادهای ذهنی را براساس قوانین دقیق تبیین و پیش‌بینی کنند و از این حیث، روانشناسی نمی‌تواند یک علم باشد هرچند، به نحو جزئی به ما قدرت و امکان توصیف مجدد رخدادهای رفتاری را می‌دهد و ما می‌توانیم ضمن این‌گونه توصیف‌ها آن رخدادهای را فی‌الجمله منبث از دلایلی بدانیم؛ اما برای علم بودن این مقدار کافی نیست و از اینرو امکانِ روانشناسی علمی منتفی است.

ملاحظه

ناگفته پیداست که استدلال دیویدسن مبتنی بر مبانی خاص اوست. نظریه خاص او در خصوص رابطه امور ذهنی با امور

فیزیکی و نظریه تفسیر رادیکال و سایر مبانی او در وصول به این نتیجه دخیل‌اند و شاید کسی را رسد که با خدشه در مبانی وصول به این نتیجه را هم مخدوش کند. از این گذشته، می‌توان این نکته را نیز متذکر شد که برداشت دیویدسن از روانشناسی علمی یک برداشت خاص است و نقد او از روانشناسی مبتنی است بر این فرض که «روانشناسی می‌کوشد یک نظریه علی (دترمینیستی) بسته بسازد که قوانین علی دقیق رفتار را ارائه بنماید.» اما آیا روانشناسی علمی واقعاً بر این مدعاست؟ اگر بتوان نشان داد که در سیره روانشناسان علمی این هدف دنبال نمی‌شود، باز هم می‌توان - بی آنکه به مبانی دیویدسن پرداخت - نقد دیویدسن را از روانشناسی علمی ناتمام دانست؟ و از قضا در این سیره - مثلاً در روانشناسی معرفتی (۴۲) - خلاف فرض او ملاحظه می‌شود: در روانشناسی معرفتی تلاش بر آنست که قابلیت‌هایی نظیر درک زمانی و حل مسئله تبیین شوند، نه آنکه پیش‌بینی شود که چگونه و چه هنگام مردم به نحو التفاتی رفتار می‌کنند. باز، چنانکه برخی نشان داده‌اند، (۴۳) می‌توان الگوی دیگری برای علم روانشناسی ارائه داد و عناصر سه‌گانه‌ای را که دیویدسن

ویژگی آن علم می‌داند (۴۴) به گونه دیگر
تفسیر کرد و در عین حال روانشناسی را
همچنان یک علم دانست.

پی‌نوشتها:

- 1- Donald Davidson
- 2- Anamolism
اصل بی‌قانونی یا قانون‌نامندی که از آن به
قانون‌گریزی تعبیر شد، در سال ۱۹۷۰ از سوی
دیویدسن ارائه گردید نگاه کنید به مقاله او:
"Mental Events" in *Essays on Actions and
Events* oxford 1980.
- برای بیان متأخر او از این اصل نگاه کنید به
مقاله او در:
Guttenplan (ed) *A companion to philosophy
of mind*, oxford, Blackwell: 1995.
- 3- Strict Laws
- 4- Universality
- 5- Closed
- 6- Explanation
- 7- Prediction
- 8- *Mental Event*, p. 208.
- 9- Token Physicalism
- 10- Anamolous monism
- 11- psychological strict laws
- 12- psychophysical strict laws

- 13- Bridgs laws
- 14- Davidson psychology as philosophy in
Essays, op. cit. pp. 236-37.
- 15- "Mental Events", *op. cit.*, p. 218.
- 16- Kim J. "psychological laws" in *Actions
and Events: Perspectives on the philosophy of
Donald Davidson*, eds. E. Le Pore and B.
McLaughlin, oxford, Blackwell: 1985, pp.
374-381.
همچنین نگاه کنید به مقاله زیر در همان مرجع:
McLaughlin B. "Anamolous Monism and the
Irreducibility of the Mental".
- 17- "Mental Events" *op. cit.*, p. 216.
- 18- *ibid.*, p. 219.
- 19- *ibid.*
- 20- *ibid.*
- 21- *ibid.*
- 22- *ibid.*, p. 224.
- 23- "psychology as philosophy" *op. cit.*, p.
241.
- 24- "Mental Events", pp. 223-24.
- 25- Reasons
- 26- Actions
- 27- *ibid.*, p. 211.
- 28- "psychology as philosophy", *op. cit.*, p.
233.

Mahmoud khatami, "Epistemology Externalized vs sceptical Quest", *Anthropology & Philosophy*.
 29- ibid.
 30- ibid.
 31- ibid.
 32- Davidson, "Intending", in *Essays*, op. cit., p. 98.
 33- Davidson, "The Material Mind" in *Essays*, op. cit., p. 80.
 34- "psychology as philosophy", p. 233.
 35- Davidson, "The Material Mind" in *Essays*, op. cit., p. 250.
 36- psychology as philosophy, p. 233.
 37- Freedom to Act, op. cit., p. 80.
 38- Inter pretation

39- Davidson D. "Representation and Inter Dretation" in *Modeling the Mind* ed. W.H. Newton - smith and els, oxford 1990, p. 25.
 40- ibid.
 41- Evidence
 42- cognitive psychology
 43- cummins, R, *The Nature of psychological Explanation*, cambridge, MIT: 1983, pp. 5, 130.
 44- نگاه کنید به آغاز همین مقاله.

در این باره نگاه کنید به:

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی